رویدادهای ایران در نیمه دوم سده 6 و اوایل سده 7 میلادی، در آثار گروهی از مؤلّفان ایرانی و غیر ایرانی آمده است.گذشته از آن، در خزائن و بایگانی‏های دربار ساسانی، اسناد، فرمان‏ها، پیمان‏ها و زندگینامه‏ها نگاهداری می‏شده‏اند.ظاهرا در روزگار پادشاهی خسرو اول انوشیروان کوشش‏هایی برای تدارک تاریخ ایران صورت می‏گرفت که شامل روایت‏هایی درباره شاهان بوده است(کلیما، 1959:56). نامه تنسر، یکی از آثاری بود که مطالب آن را به سال‏های 557 تا 570 م.مربوط دانسته‏اند(کولسینکوف، 1970:18)؛ولی گرینیاسچی-پژوهشگر ایتالیایی-تاریخ نگارش این اثر پس از سال 632 م.نوشته است(1966:9-8).شماری از نوشته‏های عهد ساسانی از جمله مزدک نامک که انگیزه نگارش آن دفاع از آیین مزدایی بوده، باقی نمانده است.دیگر آثار مربوط به عصر مورد نظر ما، کتاب بهرام چوبین نامک است که از روی نوشته‏های عربی و نیز شاهنامه فردوسی از آن آگاهیم. از آثار ایرانی دیگر می‏توان به خوتای نامک(خداینامه)اشاره کرد که گویا روز به (عبد اللهّ بن مقفع)آن را از پارسی میانه به عربی ترجمه کرده بود.حمزه اصفهانی، از وجود هشت ترجمه تاریخ ایران نام برده است که جز از ابن مقفع، محمد بن جهم برمکی، زادویة بن شاهویه اصفهانی، محمد بن مطیار اصفهانی، هشام بن قاسم اصفهانی، بهرام بن مردانشاه از ولایت فارس بدین کار پرداخته بودند(حمزة بن حسن اصفهانی، 1346:7).در میان آثار عربی می‏توان به کتاب المعاریف عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه، اخبار الطوال دینوری، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، ترجمه تاریخ طبری از بلعمی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی، فارسنامه ابن بلخی، نهایة الارب از مؤلفی ناشناخته، مجمل التواریخ و دیگر آثار اشاره کرد که شمار آنها اندک نبوده است.از میان مآخذ خارجی می‏توان از تاریخ تئوفیلاکتوس سیموکاتا، تاریخ سبئوس نویسنده ارمنی، اخبار سریانی سده 7 م.از مؤلفی ناشناخته و جغرافیای منسوب به موسی خورنی و یا آنانیا شیراکاتسی 1 نام برد.

برای موضوع مورد نظر، شاهنامه فردوسی، اثر ارزشمندی در زمینه تاریخ فرهنگ ایران است.گرچه فردوسی منظومه مربوط به روزگار ساسانیان خود را تاریخ نامیده است، نمی‏توان شاهکار برجسته او را همانند آثار طبری، یعقوبی، دینوری و دیگر مورخان، اثری صرفا تاریخی نامید.فردوسی از مطالب تاریخی به شیوه خود بهره گرفته و گاه رویدادهای تاریخی را از زمانی به زمان دیگر منتقل کرده است.به عنوان نمونه، او بسیاری از رویدادهای پیکار با رومیان را که با روزگار شاپور اول-پادشاه ساسانی-مربوط بوده، با دوران پادشاهی شاپور دوم مرتبط دانسته است.در واقع، این شاعر بزرگ بیش از هر چیز به تاریخ فرهنگ ایران توجه داشته است.

اردشیر پاپکان-بنیادگذار دولت ساسانی-پس از پدر و جدّش، از سال 208 تا 227 م.بر استخر فارس حکومت داشت و از این سال، دولت ایران ساسانی را بنیاد نهاد که تا مرگ یزدگرد سوم-حدود 434 سال(تا 661 م.)-ادامه یافت.طی این مدت، حدود 26 پادشاه بر ایرانیان فرمان راندند.

فردوسی 18401 بیت از شاهنامه را به دوران پادشاهی ساسانیان اختصاص داده است. (1) از این مجموعه، 11251 بیت تنها مربوط به دوران فرمانروایی سه پادشاه است:2600 بیت مربوط به دوران پادشاهی وهرام پنجم(بهرام گور)، 4526 بیت به دوران خسرو اول انوشیروان و 4125 بیت مربوط به دوران پادشاهی خسرو دوم (پرویز).فردوسی به تواتر تاریخی رویدادها کمتر توجه داشته و خود را اسیر محدودیت‏های زمانی نکرده است.او بیشتر به سخنان شاهان، شرح قهرمانی‏ها، دلاوری‏ها، صفات قهرمانان و جلال و شکوه شاهان پرداخته که در نوع خود بسیار مهم و سودمند است.

(1). Anania Shirakatsi

سیاست دینی خسرو دوم، از جمله مسایلی است که فردوسی در باب آن اظهار نظرهای جالبی کرده است که در جای خود، ضمن مقایسه با آثار مورخان، بدانها اشاره خواهد شد.درباره موضوع مورد نظر جا دارد به پژوهش‏های بسیار ارزشمند محققان عصر ما چون تئودور نولدکه، آرتور کریستین سن، پیگولو سکایا و لوکونین نیز اشاره و قدر زحمات و خدمات آنان شناخته شود.

\*\*\* به روزگار خسرو انوشیروان، کتاب‏ها و نوشته‏های بسیاری در زمینه مسایل فلسفی و دینی از کتابخانه‏های جهان گردآوری شد.این خود نشانه‏ای از توجه پادشاه ساسانی به مسایل مذکور بوده است.در میان کتاب‏های دینی، آثار و نوشته‏های مرتبط با مسیحیت از جایگاه معینی برخوردار بوده‏اند.مؤلفان و مورخان، وجود متون یونانی پیرامون مباحثات مذهبی در دربار ساسانی را به اواخر دوران پادشاهی خسرو انوشیروان و عهد فرزندش هرمزد چهارم مربوط دانسته‏اند. گرچه در بعضی موارد نام‏های نمایندگان ادیان و مذاهب، جعلی و ساختگی است، با این وصف می‏توان دریافت که متن‏ها مربوط به گفت‏وگو و مناظره میان نمایندگان کلیسای مسیحی و روحانیان زرتشتی در سده 6 م.و محل وقوع حادثه، دربار ساسانی بوده است(براتکه، 1899:269-268).

در سده 6 م.و پس از آن، مسیحیت میان گروه‏های محترفه(پیشه‏وران و بازرگانان)نفوذ یافت.گروه کثیری از بازرگانان و پیشه‏وران ایرانی، مسیحی بودند.با گذشت زمان، شمار این گروه فزونی یافت.در شهرهای نصیبین، اریبل، کتسفون (تیسفون)، گنده شاپور(جندی‏شاپور)و غیره مجامع پر جمعیتی از مسیحیان وجود داشتند که دارای کلیساها و اسقف‏های خاص خود بودند.این اسقف‏ها بر مجامع دینی مسیحیان نظارت داشتند.در وصیتنامه مارآبای اول-بطریق نسطوری به سال 543 م.-مهر و امضای کسانی که دیده می‏شود که یکی از آنها شخصی با مقام کروگبد با نام وردایاب بوده است.این شخص ریاست پیشه‏وران را بر عهده داشت.ژ.ب. شابو عنوان کروگبد را chef des ouvriers و maitr des ouvrages (رئیس و سرپرست کارکنان)ترجمه کرده است(1902:79 و 331).شخص دیگری با نام ارداک فرزند شیلا با عنوان رئیس نقره‏کاران معرفی شده است(همان، ص 80-79).

در بعضی نوشته‏ها از جمله داستان هزار و یک شب که از زبان پارسی میانه(پهلوی) به عربی ترجمه شده بود، به عنوان‏هایی چون شیخ زرگران، شیخ بزازان، رئیس التجّار و از این قبیل برمی‏خویم که به احتمال بسیار، ترجمه‏ای از عنوان‏های رایج در زبان پارسی میانه بوده است.

بدین روال، وجود گروه کثیری از مسیحیان در جامعه ایرانی ایجاب می‏کرد که دولت ساسانی از دیدگاه سیاسی توجه بیشتری به مسیحیت مبذول دارد(لوکونین، 1987:187).

در روزگار خسرو انوشیروان و پس از او، به موازات اعمال فشار بر مسیحیان، نمونه‏هایی از تساهل و مدارا نیز وجود داشت.به عنوان نمونه، اسقف‏ها اجازه ورود به دربار شاهی را داشتند و می‏توانستند شخصا تقاضاهای خود را به شاهنشاه عرضه کنند.شاهنشاه نیز به منظور ایجاد ارتباط با دولت امپراطوری روم شرقی و شناخت هرچه بیشتر، از آگاهی‏های این گروه بهره می‏جست.طبری پیرامون سیاست دینی هرمزد چهارم نوشت که هیربذان نامه‏ای به او نوشتند و خواستند که مسیحیان را تباه گرداند.هرمزد در پاسخ آنان نوشت:«چنان که تخت ما به دو پایه پیشین قوام نگیرد و دو پایه پسین نیز باید، پادشاهی ما نیز با تباه کردن نصارا و پیروان دین‏های دیگر که به دیار ما جای دارند، استوار نشود.از ستم به نصارا دست بدارید و به کارهای نیک پردازید تا نصارا و اهل دین‏های دیگر ببینند و شما را سپاس کنند و به دینتان راغب شوند.»(طبری، 1352:725).

از روایات نسطوری چنین برمی‏آید که هرمزد چهارم به مسیحیان نسطوری عنایت خاصی داشته و از این رهگذر روحانیان زرتشتی را رنجانده است(نولدکه، 1358: 417).رابطه هرمزد چهارم با مسیحیان تا بدانجا پیش رفت که اجازه داد مجلس اسقف‏های مسیحی در ایران برگزار شود.در قطعنامه شورای اساقفه ایران به سال 585 م.، هرمزد شاهنشاهی نیکوکار، پیروزمند، صلح‏دوست و انسان‏دوست، صاحب و فرمانروای عالم«مرد عالمین»معرفی شده است(شابو، 1902:131- 130)؛ولی در مورد خسرو پرویز، تفاوت‏هایی میان عنوان‏های او و پدرش مشهود است.در قطعنامه شورای اسقف‏های مسیحی به سال 596 م.، تنها عنوان «شاهنشاه پیروزمند»نیرومند، نیکوکار و صلح‏دوست»درج است که در آن نسبت به‏ عناوین هرمزد چهارم، اندکی امساک مشاهده می‏شود(پیگولو سکایا، 1946:238).

در قوانین ایران، کیفر خروج از آیین مزدایی، مرگ بود؛چنان‏که در روزگار خسرو اول انوشیروان، ایرانیان سرشناسی که راه ارتداد در پیش گرفته و به آیین مسیحیت گرویده بودند، به قتل رسیدند.جاثلیق کلیسای مونوفیزیت(یعقوبی)به گناه آنکه کسانی از دودمان شاهی را غسل تعمید داده بود، اعدام شد(نولدکه، :480-479). اما در زمان خسرو دوم این قانون گرچه اعمال می‏شد، تسامحی نیز در آن مشهود بود.به عنوان نمونه، در ایبری(گرجستان)دو مسیحی را به جرم ارتداد و بازگشت از آیین مزدایی دستگیر کردند؛امّا یکی از آن دو توانست ثابت کند که از پدر و مادری مسیحی تولد یافته است.وی بی‏درنگ آزاد شد(همان).

آناستاسیوس قدیس، اندکی پیش از پادشاهی خسرو دوم به عنوان مرتد اعدام شد.او در دادگاه از تکلم به زبان پارسی خودداری کرد، زیرا در دیده او ناپاک می‏نمود(همان).این‏گونه سخنان را بعدها در دوره اسلامی نیز کسانی تکرار کردند؛ چنان که بعضی دشنام و قدح به عربی را مدح فارسی ترجیح می‏دادند(بیرونی، 1370:14)و یا در آیینه نمی‏گریستند تا چهره مجوس نبینند.از زندگینامه‏ها می‏توان دریافت که آن گروه از ایرانیان زرتشتی که از آیین خود باز می‏گشتند، به مجازات‏های سنگین محکوم می‏شدند.

در نوشته‏های اکثر مورخان آمده است که خسرو دوم با پشتیبانی موریکیوس (موریق)-امپراطور روم شرقی-بر بهرام چوبینه پیروز شد و بر اریکه شاهی تکیه زد؛در نتیجه، میان دو دولت بزرگ آن روزگار، اتحادی پدید آمد.موریکیوس ظاهرا دختر خود ماریا(مریم)را به همسری خسرو روانه ایران کرد.فردوسی، مریم را بانویی خردمند و با رأی و کام نوشته است(19171:ج 9، ص 98).مریم اغلب در جریان اختلاف‏های دینی، خسرو را یاری می‏کرد.نمونه این ادعا، ماجرای جامه‏ای با نشان صلیب است که امپراطور بیزانس برای خسرو فرستاد و از او خواست تا این جامه را بپوشد.خسرو از دیدن جامه نگران شد و به وزیر گفت:«اگر جامه را بپوشم، مرا ترسا خواهند خواند و اگر نپوشم، مایه آزردگی خاطر امپراطور خواهد شد».در ضیافتی که خسرو به احترام ولیعهد و فرمانده سپاه روم بر پا کرد، ضمن داشتن نشانی از آیین زرتشت، جامه قیصر را که نشان صلیب بر آن نقش شده بود، بر تن‏ داشت.این دوگانگی، بر فرستاده قیصر روم-که فردوسی او را نیاطوس نامیده است-گران آمد و در حالی که بر خوان نشسته بود، دست از غذا کشید و این کار خسرو را ستم بر مسیحا نامید.بندوی که برسم در دست داشت و ناظر این رفتار بود، با پشت دست ضربه‏ای به صورت نماینده امپراطور زد.نیاطوس با قهر ضیافت را ترک گفت و در صدد معارضه برآمد.خسرو که از واقعه نگران شده بود، از همسرش مریم خواست میان آن دو را التیام بخشد، نیاطوس را آرام کند و به وی بفهماند که شاه از آیین خود بازنخواهد گشت.آرامش برقرار شد و فرستاده امپراطور از خسرو عذر خواست(همان، ج 9، ص 132-131):

چو مریم برفت این سخن‏ها بگفت

نیاطوس بشنید و کینه نهفت

هم از کار بندوی دل کرد نرم

کجا داشت از روی بندوی شرم

بیامد به نزدیک خسرو چو گرد

دل خویش خوش کرد زان گفته مرد

نیاطوس گفت ای جهاندیده شاه

خردمندی از مست رومی مخواه

تو بس کن به دین نیاکان خویش

خردمند مردم نگردد ز کیش

فردوسی ضمن برائت خسرو می‏نویسد که اهل خرد دانستند خسرو به احترام رأی قیصر آن جامه را پوشیده است؛امّا کسانی نیز می‏گفته‏اند که خسرو آیین ترسایان را برگزیده است(همان).

به نظر می‏رسد که این داستان مقرون به واقعیت بوده است؛زیرا جز از فردوسی و بلعمی، گروهی از مؤلفان ایرانی و عرب و نیز مؤلفی سوریایی که نامش مشخص نیست، به این مطلب اشاره کرده‏اند(لوکونین، 1987:257).اوتیکیوس مدعی شده است که خسرو دوم به آیین مسیح گروید؛ولی کریستین سن این ادعا را مردود می‏شمارد و می‏نویسد:«راست است که خسرو دوم به کلیسای مسیحی بخشش بسیار کرد، امّا قانون مجازات ارتداد همچنان باقی بود.مسیحیان گرچه به (1347:510 و 511).فردوسی نیز شایعه مسیحی شدن خسرو دوم را مردود دانسته است(1971:ج 9، ص 133):

چو بشنید خسرو برآشفت و گفت

که کس دین یزدان نیارد نهفت

کیومرث و جمشید تا کیقباد

کسی از مسیحا نکردند یاد

مبادا که دین نیاکان خویش

گزیده سرافراز و پاکان خویش

گذارم، به دین مسیحا شوم

نگیرم به خوان واژ و ترسا شوم

این داستان که فردوسی آن را به زیبایی ارائه کرده، به گمان بسیار، برگرفته از منابع ایرانی بوده است که بعضی در صداقت خسرو دوم به آیین زردشت تردید روا داشته بودند.طبری و گروهی از مؤلفان به جای نیاطوس در نوشته فردوسی، از تئودوسیوس(ثیادوس)نام برده‏اند.اظهار نظر مؤلفان درباره تئودوسیوس(ثیادوس) متفاوت است.گروهی چون طبری(1352:ج 2، ص 725)، مسعودی(1356:ج 1، ص 269)و یعقوبی(1342:ج 1، ص 208)، تئودوسیوس(ثیادوس)را که با گروهی از سپاهیان روم، مریم را به ایران آورده بود، برادر موریکیوس دانسته‏اند، ولی دینوری او را فرزند موریکیوس معرفی کرده است(1346:100).نولدکه در حالی که می‏پذیرد تئودوسیوس فرزند موریکیوس بوده است، ضمن اشاره به نوشته یوحنای افسسی (افسوسی)می‏نویسد:«این پسر در آن هنگام کودکی هفت ساله بوده و تولد او در چهارم اوت 583 م روی داده است»(1358:476).دور نیست موریکیوس، این فرزند و ولیعهد خود را به نشانه احترام، همراه مریم به ایران فرستاده باشد.از اشاره طبری چنین برمی‏آید که اعزام تئودوسیوس(ثیادوس)، جنبه تشریفاتی داشته است.تنها تردیدی که وجود دارد، برادر خواندن او است.وی می‏نویسد موریکیوس (موریق)«دختر خویش مریم(ماریا)را زن او(خسرو)کرد و پیش او فرستاد و ثیادوس برادر خویش را با شصت هزار سپاه روانه کرد با مردی سرجس (سرگیوس)نام که تدیر امور کند»(طبری، 135:ج 2، ص 733).

هرگاه نوشته نولدکه درباره کودک بودن ولیعهد امپراطور روم شرقی(بیزانس) پذیرفته آید، آنگاه می‏توان چنین دانست که شخص معترض به روش خسرو در مجلس ضیافت، تئودوسیوس نبوده، بلکه سرگیوس(سرجس)فرمانده سپاه روم بوده است.

هسته اصلی این داستانهای تاریخ، مؤید آن است که نزدیکی خسرو پرویز با پیروان آیین مسیح تا بدان پایه بود که موجبات ناخرسندی محافل زرتشتی ایران را فراهم آورد.طبری می‏نویسد:«پرویز بیست هزار درهم به سپاهیان روم بخشید و ایشان را به سوی موریسیوس(موریکیوس)بازگردانید و به مداین رفت.گویند

پرویز نامه‏ای به ترسایان نوشت و ایشان را رخصت داد تا کلیساها بسازند و هر کس به جز مجوس که بخواهد، به کیش ایشان درآید»(همان، ص 430).

چنین به نظر می‏رسد که مدارای خسرو دوم با مسیحیان، در محافل پیروان آیین مزدایی، نگرانی‏های بسیار پدید آورد؛به گونه‏ای که خسرو پرویز ناگزیر شد به نیای خویش خسرو انوشیروان استناد و چنین استدلال کند که«انوشیروان در پیمان باجی که از قیصر گرفته بود، چنان نهاده بود که قیصر با ایرانیانی که در خاک او باشند، به نیکی رفتار کند و ایشان بتوانند در آنجا آتشکده‏ها بسازند؛و قیصر نیز چنین شرطی درباره ترسایان ایران نهاده بود»(همان).

اسنادی پیرامون گفت‏وگو میان نمایندگان مسیحیت نسطوری و یعقوبی در عهد خسرو دوم وجود دارد که از نویسنده سوریایی ناشناخته است(پیگولو سکایا، 1939: ص 64، 10).گمان می‏رود یاری موریکیوس به خسرو دوم در پیکار با بهرام چوبینه از همان آغاز، مشروط به شرایط از جمله گذشت‏های شاهنشاه نسبت به مسیحیان ایران بوده است.بنا به نوشته تئوفیلاکتوس سیموکاتا 1 ، دو فرستاده ویژه موریکیوس، اسقف‏ها دومیتسیانوس میلتی و گریگوریس انطاکی، در ناحیه قسطنطین با خسرو دوم ملاقات کردند و جز گفت‏وگوهای رسمی، در مذاکرات غیر رسمی شرایط کمک به ایران را با شاه در میان گذاردند که شامل مسایل دینی بود(1887:197).در سال 591 م.خسرو پرویز صلیب زرینی را که نیای او کواد (قباد)در پیکار با روم شرقی به غنیمت گرفته بود، همراه با پیامی به کلیسای سرگیوس مقدس در روسار باز پس فرستاد(همان، ص 191).

مطالب بسیاری پیرامون سیاست خسرو دوم نسبت به مسیحیان در مآخذ سریانی، ارمنی و یونانی وجود دارد که در مورد بسیاری از آگاهی‏های مندرج در آنها نمی‏توان شک و تردید روا داشت(لوکونین، 1987:183).

مهمترین اقدام خسرو دوم، اعلام قانون منع پیگرد مسیحیان بود.این قانون بی‏گمان با خواست دولت روم شرقی در دوران روابط دوستانه میان دو کشور پدید آمد.سبئوس این قانون را به روشنی تحلیل کرده است.بنا به نوشته مؤلف مذکور، (1). The ophilactus Simocatae بیشتر مسیحیان ایران به آیین نسطوری بودند.در شوش، یکی از اشیای مقدس منسوب به دانیال نبی در محفظه‏ای مسین و در یکی از خزائن شاهی نگاهداری می‏شد که ایرانیان آن را«کو-خسرو»می‏نامیدند.این نام به احترام خسرو اول انوشیروان بدان داده شده بود؛زیرا انوشیروان مبالغ هنگفتی برای احداث این مکان مقدس صرف کرده بود.سبئوس می‏نویسد که موریکیوس از خسرو پرویز خواست این محفظه را به روم شرقی بفرستد:«خسرو دستور داد چنان کنند...؛ولی مردم همه در آن مکان گرد آمدند و با دعا و گریه از مسیح خواستند که مانع اجرای این اقدام شود».سرانجام تلاش مردم مؤثر افتاد و آن شی‏ء مقدس در ایران باقی ماند(سبئوس، 1939:45-44).

توجه و عنایت خسرو دوم به مسیحیان در اوایل دوران پادشاهیش، امری طبیعی بود.به نوشته ابن عبری، خسرو سه کلیسای بزرگ بنا کرد که اسقف اعظم انطاکیه آنها را تقدیس کرد و مسیحیت در ایران اوج گرفت(1326:20).همین مؤلف می‏نویسد که خسرو«در مدائن دو هیکل و پرستشگاه بنا نمود و یکی از آنها را به نام مارسرجیس(مارسرگیوس)شهید نامگذاری کرد»(ابن العبری، 1983:154).کلیسای سرگیوس در میان مسیحیان و یونان و غرب آسیا از جمله سوریاییان و عرب‏ها از اعتبار فراوان برخوردار بود(سوواجت، 1939:130-115).پس از آنکه ک.ریکیوس- امپراتور بیزانس-خسرو دوم را در پیکار با بهرام چوبینه-فرزند برگشنسپ-یاری کرد، خسرو صلیب زرینی را همراه با نامه‏ای برای کلیسای سرگیوس مقدس فرستاد و در آن نامه خود را شاهنشاه و فرزند هرمزد خواند.وی در نامه متذکر شد که یک چند ناگزیر به سرزمین روم رفت.متن نامه در نوشته‏های اوگرایوس و تئوفیلاکتوس مندرج است(اوگریوس، 1989:235).

نامه دیگر خسرو پرویز با نام سرگیوس مربوط است؛زیرا سرگیوس برای فرزند آوردن شیرین-همسر خسرو-او را دعا کرده بود.داستان بر این‏گونه است که شخصی به نام گابریل که پزشک خاص خسرو و شیرین و درستبد یا رئیس پزشکان دربار بود، به منظور آوردن فرزند، شیرین را تحت درمان قرار داد.سرگیوس نیز در کلیسا شیرین را دعا کرد و از خداوند خواست فرزندی به وی عطا کند.ظاهرا درمان‏های گابریل و دعاهای سرگیوس مؤثر افتاد و شیرین پسری آورد که او را

مردانشاه نامیدند(پیگولو سکایا، 1939:66؛لوکونین، 1987:184).

درباره همسران مسیحی خسرو دوم، نظر مورخان ایرانی و یونانی متفاوت است.در روایات ایرانی از دو همسر مسیحی خسرو با نام‏های مریم و شیرین یاد شده است.شیرین همسر محبوب و سوگلی خسرو بود که شرح عشق آن دو در ادبیات فاسی جایگاهی وسیع یافته است.نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی و تنی چند از شاعران و نویسندگان به شرح داستان خسرو و شیرین پرداخته‏اند. طبری از بانویی به نام مریم، دختر موریکیوس(موریق)، یاد می‏کند که همسر خسرو بود(1352:ج 2، ص 725).پیگولو سکایا مدعی است که هیچ یک از مؤلفان یونانی به این نکته اشاره نکرده‏اند و در نامه‏ای که تئوفیلاکتوس سیموکاتا ارائه کرده، تنها از یک همسر خسرو با نام شیرین یاد شده است(پیگولو سکایا، 1946:213).نولدکه بر این عقیده است که مؤلفان ایرانی و عرب به درستی از وجود دو همسر مسیحی خسرو پرویز یاد کرده‏اند.همین مؤلف مطالب مندرج در مأخذ یونانی را چندان جدّی تلقی نکرده و نوشته است که«موضوع این مریم(ماریا)تا حدّی عجیب است.روایات ایرانی متفق‏اند بر اینکه او دختر قیصر و مادر شیرویه بوده است؛امّا نویسندگان غربی از او سخنی نمی‏گویند.این عقیده اکنون پذیرفته شده است که در اینجا او با شیرین-زن محبوب خسرو-اشتباه شده است؛زیرا مطابق روایات شرقی و یونانی، شیرین مسیحی بوده است»(نولدکه، 1358:417).

سبئوس شیرین را همسر مسیحی خسرو و شهبانوی بزرگ می‏داند(1939:28). پیگولو سکایا بر این نظر است که مریم یونانی، دخت موریکیوس امپراتور بیزانس نبوده، بلکه از خویشاوندان او بوده است.وی نفوذ شیرین را بیش از مریم یونانی دانسته است(1946:24).نولدکه با اتکا به نوشته تئوفیلاکتوس می‏نویسد:«ممکن نیست خسرو در سال سوم سلطنت خود دختر قیصر را به زنی داشته باشد؛زیرا در این صورت قابل تصور نبود که در نامه ارسالی به یکی از امکنه مقدس امپراتوری روم فقط شیرین را به عنوان زن خسرو نام ببرند.پس تنها می‏ماند که قبول کنیم که بعدها قیصر دختری‏از خود به نام ماریا(مریم)به او داده بوده است»(1358:475).

فردوسی مریم را دختر قیصر و مادر شیرویه (قباد دوم)دانسته و تاریخ ازدواج او با خسرو را در پنجمین سال پادشاهی وی و تاریخ تولد شیرویه را در ششمین سال‏ پادشاهی خسرو پرویز آورده است(1971:ج 9، ص 197).

چو بر پادشاهیش شد پنج سال

به گیتی نبودش سراسر همال

ششم سال زان دخت قیصر چو ماه

یکی پورش آمد همانند شاه

این نوشته فردوسی مؤید نظر نولدکه است که ازدواج خسرو با مریم را در سومین سال پادشاهی ناممکن دانسته است.از نوشته فردوسی چنین برمی‏آید که مریم در دربار خسرو پرویز از اعتبار فراوان برخوردار بوده است و همین امر چه بسا سبب رشک و حسد شیرین به مریم شد و چنان‏که در بعضی مآخذ آمده است، سرانجام او را به زهر کشت و سال بعد شیرین در دربار شاهی مقام برتر یافت(همان، ج 9، ص 218-217):

از آن پس فزون شد بزرگی شاه

که خورشید آن کجا بود ماه

همه روز با دخت قیصر بدی

همو بر شبستانش مهتر بدی

ز مریم همی بود شیرین به درد

همیشه ز رشکش دو رخساره زرد

به فرجام شیرین و را زهر داد

شد آن نامور دخت قیصر نژاد

از آن چاره آگه نبد هیچ کس

که او داشت آن راز تنها و بس

چو سالی برآمد که مریم بمرد

شبستان زرین به شیرین سپرد

دینوری، هرمزان را دایی شیرویه دانسته است(1346:100).اگ این نوشته دینوری درست باشد، معلوم می‏شود که مادر شیرویه زنی ایرانی بوده است.نولدکه ضمن توجه به نوشته دینوری و سکوت منابع یونانی درباره مریم، می‏نویسد:«این معنی با خبری که مادر شیرویه شاهزاده‏ای رومی بوده است، مناقات دارد» (1358:417).

با همه مطالبی که ارائه شده است، در یک نکته جای تردید نیست و آن نفوذ مسیحیت در دربار ساسانی است.چنان که در نوشته‏ها آمده است، شیرین از موقعیت خود برای تبلیغ انجیل در دربار ساسانی بهره می‏جست.وی کلیسای مسیحی را از نظر مادّی حمایت کرد و خسرو را به احداث کلیسا و صومعه‏ای برای عبادت خود واداشت(سبئوس، 1939:28).به روزگار هرمزد چهارم، کلیسای نسطوری از حمایت شاه برخوردار بود؛ولی در روزگار خسرو دوم، موقعیت پیروان آیین یعقوبی نیز تحکیم یافت.دو عامل در حمایت خسرو از آیین یعقوبی مؤثر بود:

نخست حمایت مریم-همسر خسرو-از آنان؛دوم، پشتیبانی شیرین از یعقوبیان که با ماجرای گابریل پزشک خاص خسرو و شیرین(درستبد دربار)مرتبط بود.این شخص در آغاز آیین یعقوبی داشت؛ولی چندی بعد به نسطوریان پیوست و آنگاه بار دیگر آیین یعقوبی را برگزید(همان، ص 43).گابریل از موقعیت خاص خود در دربار بهره می‏جست به گونه‏ای که در برکناری و جایگزینی اسقف‏های مسیحی مداخله می‏کرد.نفوذ شیرین در اعطای اختیار به گابریل نیز اندک نبود.مؤلف سوریایی ناشناخته اواخر سده 6 م.و اوایل سده 7 م.می‏نویسد:«به سبب اعمال نفوذ شیرین، گریگوریس فراتی که هموطن شیرین بود، به سمت جاثلیق برگزیده شد، حال آنکه همه خادمان کلیسا حتی شاهنشاه خواستار انتصاب گریگوریس کسکری از اهالی مرداهای واسط و رانده شده از نصیبین بدین مقام بودند» (پیگولو سکایا، 1939:68-67).مدتی بعد، شیرین-شهبانوی بزرگ ایران-آیین یعقوبی را پذیرفت.متعاقب آن، گریگوریس فراتی معزول شد و در نتیجه تحریکات شیرین، کلیسای نسطوری مدتی بی‏سرپرست ماند(لوکونین، 1987:184).

پس از مرگ موریکیوس، حمایت خسرو از یعقوبیان بیشتر شد؛زیرا فوکاس- امپراتور بیزانس-از امتیازهای یعقوبیان کاست و مقام عالی مذهبی روم را به کلیسای کالسدونیا تفویض نمود.خسرو که از حمایت مسیحیان نواحی شرقی کشور برخوردار شده بود، برای جنگ با رومیان تدارک دید(همان، ص 184-183).پس از حمله سپاهیان ایران به روم شرقی، به بهانه انتقام خون موریکیوس، خسرو دوم به عنوان نمونه، پس از فتح ادسا(الرّها-اورفا)، به اهالی شهر توصیه شد که یا آیین یعقوبی و یا مذهب نسطوری را برگزینند.به اهالی سرزمین‏های تابع اجازه داده نمی‏شد که از آیین مسیحیت کلیسای کالسدونیا پیروی کنند(پیگولو سکایا، 1946:202).

سیاست دینی خسرو دوم با ملایمت‏هایی همراه بود.این نکته را از تعریف‏ها و ستایش‏های مجمع جاثلیق گریگوریس در پانزدهمین سال پادشاهی خسرو 605 م. می‏توان دریافت.در قطعنامه اساقفه مجمع آمده است که شاهنشاه«درباره ما دست به کاری نو و شگفت‏انگیز زده و امکان‏هایی فراهم کرده که سابقه نداشته است» (شابو، 1902:208-207).چنین به نظر می‏سد که در روزگار خسرو دوم، روحانیان‏ مسیحی از امتیازهایی برخوردار بودند.در رویدادنامه یکی از کلیساها مطالبی آمده که مؤید نفوذ مسیحیت در میان گروه‏های فرادست جامعه ایران است.به عنوان نمونه، از دو شخصیت مسیحی ایران یاد شده است که آیین مسیح داشتند.یکی از شخصیت‏های والا مقام، پیرو آیین مسیح یزدین 1 از اهالی سوریه بود که عنوان واستریوشان سالار داشت و در لشکرکشی‏ها تقسیم غنایم بر عهده او بود(نولدکه، 1358:582-581).مراسم عبادت برای مسیحیان آزادانه انجام می‏گرفت و هیچ یک از مغان حق نداشتند از کلیسا و مسیحیانی که در کلیساها عبادت می‏کردند، بدگویی کنند(سبئوس، 939:44).تساهل و تسامح خسرو دوم موجب بروز شایعاتی مبنی بر مسیحی شدن شاه گردید که یکی از نمونه‏های آن ماجرای تصرف صلیب مسیح است که سپاهیان ساسانی به سال 614 م.در جریان تصرف اورشلیم، آن را به چنگ آوردند.در این باره امپراتور بیزانس نامه‏ای به خسرو پرویز نوشت و ضمن بزرگ داشتن توانایی او در کشورداری و نیز ستایش از ثروت و خرد شاهنشاه از او خواست صلیب را که در گنجینه اشیای گرانبها نهاده شده است و قطعه‏ای چوبی بیش نیست، به او بازگرداند.خسرو در پاسخ، اشاره‏ای گذرا به صلیب کرد و نوشت:راست است که مسیح بر این چوب مصلوب شد، ولی سرانجام به سوی پروردگار به آسمان شتافت.دیگر چرا غم یک قطعه چوب بایست خوردن.اگر قطعه چوبی را برای تو فرستم، جهانیان بر ما خواهند خندید و موبدان چنین خواهند پنداشت که ترسا شده‏ام.فردوسی همه این ماجرا را به شرح آورده است (1971:ج‏9، ص 210-204):

کسی را که خوانی همی سوگوار

که کردند پیغمبرش را به دار

که گوید که فرزند یزدان بُد اوی

بر آن دار برکشته خندان بُد اوی

چو پور پدر رفت سوی پدر

تو اندوه این چوب پوده مخور

ز قیصر چو بیهوده آمد سخن

خندد بر این کار مرد کهن

از ایران چو چوبی فرستم به روم

بخندد به ما بر همه مرز و بوم

به موبد نماید که ترسا شدم

گر از بهر مریم سکوبا شدم

گرچه فردوسی ماجرای صلیب را به شرح آورده، ولی به تصرف اورشلیم و تصاحب صلیب اشاره‏ای نکرده است.طبری و بلعمی نیز اشاره‏ای گذرا بر این ماجرا داشته‏اند(طبری، 1352:ج 2، ص 734).دینوری این داستان را به فتح اسکندریه مربوط دانسته و سردار فاتح آن سرزمین را«بوبود»نامیده است.بنا به نوشته دینوری، این سردار اسکندریه را مسخّر کرد و«به کلیسای بزرگ اسکندریه رفت و اسقف بزرگ آن معبد را دستگیر کرد و شکنجه داد تا او را به چوبه داری که به پندار ترسایان حضرت عیسی را بدان آویخته بودند، راهنمایی کرد»(1346: 115).دینوری می‏نویسد که خسرو در جنگ با رومیان، سه سردا خود شاهین، بوبود و شهریار را در رأس سپاه قرار داد(همان)؛ولی همین مؤلف در شرح اتهام شیرویه به خسرو پرویز، شاهین را فاتح اسکندریه و فرستنده صلیب معرفی کرده است(همان، ص 117).این‏گونه آشفتگی‏ها در نوشته‏های مؤلفان سده‏های نخست اسلامی بی‏سابقه نیست.آرتور کریستین سن از بوبود و شهریار نام نبرده، بلکه سه سردار خسرو پرویز را با نام‏های شاهین وهمن‏زادگان، فرخان مشهور به رومی زن و شهروراز(شهربراز)معرفی کرده است(1345:469-468).

صلیب مقدس به هنگام فتح اورشلیم ضبط شد.اسناد و مطالب مندرج در مآخذ مؤید آن است که ضبط صلیب امری تصادفی نبوده، بلکه با هدف و قصد معیّن صورت گرفته است.داستان تصرف و انتقال صلیب در بسیاری از نوشته‏ها آمده است؛ولی آنتیوخوس استراگوس کشیشی یونانی ساوای مقدس که خود شاهد و ناظر ماجرا بوده، آن را به صورتی مشروح‏تر از دیگران ارائه کرده است.بنا به نوشته او، شهروراز، سردار خسرو، پس از بیست روز محاصره، اورشلیم را فتح و گروهی از کشیشان را اسیر کرد که زکریا-بطریق اورشلیم-در میان آنان بود.صلیب مقدس در پرستشگاهی که گور مسیح در آن بود، در جعبه‏ای بزرگ نگاهداری می‏شد.تا شهر بابل، اسیران در معرض تحقیر و عتاب بودند.مغان از آنان می‏خواستند که صلیب را لگدمال کنند.بسیاری به خاطر خودداری از این کار، گرفتار شکنجه و آزار شدند.در بابل، شاه شخصا به«اقبال صلیب»شتافت.او فرمان داد تا قداست صلیب از سوی روحانیون مسیحی مشخص گردد.آنگاه شاه صلیب را برابر خود نهاد و خواست تا میان بطریق زکریا و موبد بزرگ مناظره صورت گیرد.زکریا در مناظره پیروز و موبد محکوم شد.شاه بی‏درنگ فرمان مرگ موبد محکوم را صادر کرد.در آن زمان، از میان کافران کسی جرأت نکرد به صلیب نزدیک شود.آنتیوخوس می‏نویسد صلیب مقدس به درخواست همسر خسرو در همان جعبه مهر و موم و به کلیسای جنب کاخ شاهی منتقل شد(لوکونین، 1987:186-185).

بسیاری مؤلفان از مناظره میان نمایندگان مذاهب عمده مسیحی در برابر خسرو دوم خبر داده‏اند؛ولی آنچه سبئوس نقل کرده، مشروح‏تر از نوشته‏های دیگران است.وی می‏نویسد پس از تصرف اورشلیم، خسرو فرزند هرمیزد به اسقف‏های سرزمین‏های شرق و آشور فرمان داد تا همگان در کاخ شاهی گرد آیند.او گفت در میان مسیحیان دو گروه متخاصم وجود دارند که هر یک طرف دیگر را ناحق و ناراست می‏شمارد.بهتر آن است که همگی در کاخ شاهی گرد آیند و ایمان واقعی را مشخص کنند و ایمان غیر واقعی و دروغین را به دور افکنند.بهتر است تعالیم مذهبی نیکه، کنستانتینوپولیس، افسس(افسوس)و کالسدونیا بررسی و تحقیق شود.گابریل شیگاری درستبد شاه(که آن زمان پیرو آیین یعقوبی بود)، به طریق زکریا و تنی چند از خردمندان که در زمره اسیران از شهر اسکندریه آمده بودند، به عنوان داور برگزیده شدند.مقرر شد خسرو خود نیز در مذاکره شرکت ورزد.او ضمن بررسی تعالیم نسطوریان، فرمان داد که این موضوع به هیچ وجه بحث و بررسی نشود. (2) همین مؤلف در دنباله سخن اشاره می‏کند که به فرمان خسرو، دستنوشته‏ای شامل مظاهر تعالیم کلیسای نیکه را از خزانه شاهی حاضر آوردند: «این دستنوشته به مهر قباد و فرزندش خسرو انوشیروان ممهور شده بود...شاه خسرو فرمان داد نسخه دیگری از این نوشته فراهم شود.او این نوشته را با مهر خود ممهور کرد تا در خزانه شاهی محفوظ ماند»(سبئوس، 1939:105-102).

همه این اقدام‏های خسرو، چنان که فردوسی نیز اشاره کرده است، در موبدان ابهامی پدید آورد.آنان چنین می‏پنداشتند که خسرو ترسا شده است.پس از دستگیری خسرو و بازداشت وی به فرمان فرزندش-قباد دوم(شیرویه)-چند اتهام به وی وارد شد که یکی از آنها درباره صلیب مقدس بوده است.شیرویه در پیام به پدرش خسرو چنین گفت:«حقّ خدمات قیصر و کمک‏های او را مراعات نکردی‏ و نسبت به او کفران نعمت نمودی و چون پسر و کسانش نزد تو آمدند، صلیب حضرت مسیح را که شاهین از اسکندریه فرستاده بود، از تو خواستند، باز نپذیرفتی و آنان ا مأیوسانه با دست تهی بازگرداندی بی‏آنکه به آن صلیب نیازی داشته باشی یا از نگه داشتن آن سودی به تو برسد»(دینوری، 1346:117).

پاسخ خسرو به این اتهام، در خور توجه و نشانه‏ای از سیاست او است.وی در پاسخ چنین گفت:«امّا این ادعای تو که با پس ندادن چوبه دار، حقوق سابقه قیصر را کفران نمودم.بدان ای پسر احمق که من سی هزار هزار درهم(سی میلیون درهم) به رومیانی که همراه وی آمده بودند، بخشیدم و هزار هزار درهم(یک میلیون درهم)برای خود قیصر فرستادم و پسرش تیادوس(تئودوسیوس)را هنگامی که به وطن خود بازمی‏گشت، به همین اندازه صله بخشیدم.آیا کسی که پنجاه هزار هزار درهم(پنجاه میلیون)بخشش می‏کند، از دادن چوبه داری بخل می‏ورزد؟من این چوبه دار بی‏قیمت را برای آن نگاه داشتم تا گروگان اطاعت و فرمانبرداری آنان باشد و اوامر ما را به سبب احترام و تعظیمی که برای آن چوبه دار در دل دارند، مطیع و منقاد باشند»(همان، ص 199-118).

در روزگا پادشاهی خسرو پرویز، مسیحیت از امکان‏ها و موقعیت‏های بهتری برخوردار شد.لابور در اثر خود زیر عنوان مسیحیت در امپراتوری ایران(1904)، شرح مبسوطی پیرامون مسیحیت در ایران ارائه کرده است.

در روزگار خسرو دوم، تجدید نظر در متن اوستا آغاز شد و قرائت جدیدی از آن پدید آمد.خسرو در زمینه دین، سیاست دوگانه‏ای در پیش گرفته بود:از یک سو دستور می‏داد آتشکده‏هایی نو با مغان و موبدان بر پا شود و از دگر سو اسقف نسطوری خوراک او را تبرّک می‏کرد(پیگولو سکایا، 1946:235).آیین زرتشتی که دین رسمی ایران بود، در عهد آخرین شاهان ساسانی رفته رفته نیرو و محتوای پیشین را از دست می‏داد.با ضربت‏هایی که جنبش مزدکیان بر آیین مذکور وارد آورده بود، موبدان مقام و موقعیت گذشته را از دست می‏دادند.موبدان موبد که در فهرست بزرگان کشور مقام نخست داشت، به مقام دوم تنزل کرد(همان).در روزگار پادشاهی خسرو دوم، وسعت اراضی تابع دولت ساسانی از متصرفات امپراتورهای هخامنشی فراتر رفته بود.این وضع ایجاب می‏کرد که دولت در برابر مسیحیان به ویژه‏ مونوفیزیت‏ها سیاست تساهل و مدارا در پیش گیرد.با این وصف، توجه به آیین زرتشتی نمی‏توانست از نظر دور بماند.در سده‏های 5 و 6 م.، آیین زرتشتی صبغه احکامی تغییرناپذیر به خود گرفته بود.از این رو، در عهد پادشاهی خسرو دوم، با در نظر گرفتن وسعت سرزمین‏های تابع دولت ساسانی، روایت و قرائت جدید از اصول آیین مذکور ضرور می‏نمود.در ضمن، مسیحیت از موقعیت استواری برخوردار شده بود.و با آیین زرتشت رقابت می‏کرد(شامونت، 946:165 و صفحات دیگر).بدین روال، سیاست دینی خسرو دوم رفته رفته تابع محاسبات سیاسی وی شد.مسیحیان گرچه از آزادی‏های معینی برخوردار بودند، محدودیت‏هایی نیز داشتند.این محدودیت‏ها در قوانین عهد ساسانی و نوشته‏های مؤلفان آمده است. در ماتیکان هزار داتستان چنین ذکر شده است که فروش بردگان به شخصیت‏های غیر زرتشتی ممنوع بود و هر کس از این قانون تخطی می‏کرد، مجازات می‏شد.هرگاه بانویی غیر زرتشتی به ازدواج فردی زرتشتی درمی‏آمد و پسری نابالغ و غیر زرتشتی می‏داشت، در صورت مرگ شوهر، حق بهره‏گیری از ارثیه او را نداشت و در ضمن به پرداخت وام او نیز موظف نبود(پریخانیان، 1975:8-6، 15-13، 61-16).حقوق مربوط به زرتشتیان در زمینه خانواده نیز تنها به زرتشتیان تعلق می‏گرفت.سبئوس- مورّخ ارمنی عهد ساسانی-گرچه آیین زرتشتی را«بی‏قانونی»و زرتشتیان را «قانون‏ناپذیران»نامیده، با این وصف مطالبی ارائه کرده که درخور توجه است.وی می‏نویسد:«به فرمان خسرو، کسی از قانون‏ناپذیران حق ندارد آیین مسیح را پذیرا شود و کسی از مسیحیان نیز به پذیرش بی‏قانونی مجاز نیست.همه موظف‏اند در دین پدران خود باقی بمانند»(1939:44).از این نوشته می‏توان دریافت که مردم گرایش‏هایی به مسیحیت ابراز می‏داشتند.

در ابیات شاهنامه، خسرو دوم شخصیتی بوده که در آیین نیاکان خود تعصبی ابراز نمی‏داشته است.از تبلیغات مسیحی نیز چنان که اشاره شد، از خسرو پرویز دفاعی صورت نگرفته است.از اینجا می‏توان نتیجه گرفت که خسرو در برخوردهای دینی، روشی بالنسبه متعادل داشت و طریق میانه‏روی در پیش گرفته بود.از اشاره فردوسی چنین برمی‏آید که خط مشی اصلی خسرو در مسایل دینی، حفظ وضع موجود بوده است.نوشته سبئوس نیز گواه این امر است.امّا همین سیاست ناگزیر به‏

سود مسیحیت بود و سرانجام موجب بروز مجدد سختگیری‏های دینی شد.در روزگار خسرو دوم، مسیحیت نسطوری و یعقوبی نفوذ فراوانی در گروه‏های پیشه‏وران یافت.همین امر، فتور و سستی در آیین مزداپرستی پدید آورد به گونه‏ای که جبران آن دشوار می‏نمود.تا زمانی که تساهل و تسامح در قبال پیروان دیگر آیین‏ها از جمله مسیحیت نسطوری و یعقوبی ادامه داشت، ایران در زمینه اجتماعی و بالطّبع در دیگر زمینه‏ها از نیروی فزون‏تری برخوردار گشت.مردم در قیاس با امپراتوری روم شرقی، ایران را کشوری نمونه و دلخواه تلقی می‏کردند.اما پس از بازگشت به سختگیری‏های پیشین، ایران اعتبار گذشته را از دست داد؛زیرا گرایش به یکتاپرستی، همواره روی به قوّت داشت.آشفتگی‏های دینی و ایدئولوژیک از یک سو و درک نکردن واقعیت‏های اجتماعی از سوی موبدان و دولتمداران سختگیر، رفته رفته زمینه را برای نفوذ اسلام و پذیرش این آیین در جامعه ایرانی فراهم آورد.

**پی‏نوشت‏ها**

(1).در مقاله از متن شاهنامه فردوسی چاپ مسکو استفاده شده است.ر.ش.به ج 7، 8 و 9.

(2).آیین نسطوری چون با مسیحیت رایج در بیزانس اختلاف و در بعضی موارد منافات داشت، از زمان خسرو دوم نیز از پدر و نیای خود پیروی می‏کرد.از این رو، نویسنده سطور، تحقیق درباره خصوصیات آیین نسطوری را غیر ضروری و از این قاعده مستثنا دانست.-ر.

**کتابنامه**

ابن العبری.1983.تاریخ مختصر الدول.وقف علی تصحیحه و فهرسته الاب انطون صالحانی یسوعی، لبنان:الحازمیه.

ابن عبری.1326.تاریخ ایران باستان به روایت ابن عبری.ترجمه از دو متن سریانی و عربی، به اهتمام یوسف بنیان و محمّد جواد مشکور، تهران:انتشارات موسوی.

بیرونی، ابوریحان.1370.کتاب الصیدنه فی الطب.به تصحیح دکتر عباس زریاب.تهران:مرکز نشر دانشگاهی.

حمزة بن حسن اصفهانی، 1346.تاریخ پیامبران و شاهان(سنی الملوک الارض الانبیاء)ترجمه دکتر جعفر شعار.تهران:بنیاد فرهنگ ایران.

دینوری، احمد بن داود.1346.اخبار الطّوال.ترجمه صادق نشأت.تهران:بنیاد فرهنگ ایران.

طبری، محمد بن حریر، 1352.تاریخ الرسل و الملوک.ترجمه ابو القاسم پاینده.ج 2.تهران:بنیاد فرهنگ ایران.

فردوسی، 1971.شاهنامه.به اهتمام آ.برتلس، زیر نظر ع.نوشین.ج 9، مسکو:انستیتو ملل آسیا.

کریستین سن، آرتور.1345.ایران در زمان ساسانیان.ترجمه رشید یاسمی.تهران:ابن سینا.

مسعودی، علی بن حسین.1342.مروج الذهب و معادن الجوهر.ترجمه ابو القاسم پاینده، ج 1، تهران:بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نولدکه، تئودور.1358.تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان.ترجمه عباس زریاب.تهران: انجمن آثار ملی.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب.1342.تاریخ یعقوبی.ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج 1.تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.